

نقد یا نفی ایدئولوژی؟

نسترن ربانی



مفهوم ایدئولوژی در جهان امروز مدافع ندارد. بعید است متفکر و نظریه‌پردازی را پیدا کرد که کار خود را ایدئولوژیک بداند. ایدئولوژی غالب و فراگیر در ایران و جهان این است که عصر ایدئولوژی‌ها سپری شده است.

در این متن پس از مقدمه‌ای کوتاه درباره این جهان به اصطلاح پساایدئولوژیک، ریشه‌ها و زمینه‌های تاریخی نقد ایدئولوژی را مرور می‌کنم. سعی می‌کنم تا نشان دهم که تاریخ نقد و نفی ایدئولوژی تاریخی دوگانه است. از یک سو نقدی راست‌گرایانه که در آن نقد ایدئولوژی، نفی پوتوپیاگرایی است و در سویی دیگر نقدی چپ‌گرایانه که در نهایت نقد ایده‌الیسم است. می‌توان گفت که این دو تاریخ در نظریه‌های پست مدرنیستی دهه نود در دوران به اصطلاح «پایان تاریخ» به هم می‌رسند. در ادامه تلاش می‌کنم تا ایده‌های مربوط به چگونگی کارکرد ایدئولوژی را مرور کنم و در پایان نقشه‌ای مقدماتی از نقدهای چپ‌گرایانه و راست‌گرایانه در ایران را ارائه دهم.

عصر پساایدئولوژی

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که آن را می‌توانیم عصر پساایدئولوژی نامید. در ایران، سیمای این جهان در دهه ۷۰ شمسی نمایان شد. نه تنها منتقدان حکومت جمهوری اسلامی بلکه کسانی نیز از درون دولت از پایان یافتن دوران ایدئولوژی سخن گفتند. این تمرکز بر نقد ایدئولوژی واکنشی بود به حال و هوای سیاسی و فضای فکری دو

دهه پیش از آن در ایران. با شکست انقلاب ۵۷- به عنوان یک انقلاب ایدئولوژیک با ایده‌های بزرگ- دلالت مفهومی ایدئولوژی تغییر کرد. انقلاب از پس وعده‌های که داده بود برنیامد.

این تحولات زمینه جهانی گسترده‌تری نیز دارد. این دوران مقارن است با دهه نود میلادی، سال‌های پس از فروپاشی شوروی، دوران به قدرت رسیدن رونالد ریگان و مارگارت تاچر در دو سوی آتلانتیک. دورانی است که فرانس فوکویاما آن را عصر «پایان تاریخ» می‌خواند و روشن‌ترین و واضح‌ترین تفسیر سیاسی آن را می‌توان از زبان مارگارت تاچر شنید: «هیچ آلترناتیوی وجود ندارد.» هر آنچه مطلوب است، واقعیت موجود است.

بر اساس این فهم از تاریخ اگر امر مطلوب و امر واقع یکی هستند، به هیچ ایدئولوژی برای ارائه دادن نقشه و دستورالعملی برای راه نیاز نیست، چرا که عصر ایده‌های بزرگ به سر آمده است. مهمترین زمینه معرفت‌شناسی این گذر به دوران پایان ایدئولوژی‌ها را می‌توان در ظهور و فوران نظریه‌های پست مدرن جستجو کرد. نظریه‌هایی که نافی «کلان روایت‌ها»، منتقد «جزم‌گرایی ایدئولوژیک» و مروج «نسبی‌گرایی» بودند.

تاریخ دوگانه نفی و نقد ایدئولوژی

عصر فراگیری و همه جاگستری ایده و احساس پایان ایدئولوژی - که خود ایده و احساسی ایدئولوژیک است- یک شبه و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور نظریه‌های پست مدرن شکل نگرفت. سلسله و زمینه‌ای دارد که بازیگران آن سیاست‌مداران و متفکران راستگرا می‌باشند که از منظر آنها نقد ایدئولوژی توامان نقد جزمیت، توتالیتریزم (کل‌گرایی) و نقد یوتوپیاگرایی و... بود. پایه‌ی تزه‌های عصر پایان تاریخ و عصر پسا-ایدئولوژی، از نیمه دوم قرن بیستم، به ویژه توسط متفکرانی گذاشته شد که با تاکید بر تجربه‌ی تاریخی فاشیسم و سوسیالیسم واقعیت موجود در اتحاد جماهیر شوروی، باور به «ایده‌های بزرگ» برای تغییر را مترادف با توتالیتریزم و ابراز و اعمال خشونت می‌فهمیدند. در فضای جنگ سرد، نظریه‌پردازانی همچون کارل پوپر و آیزیا برلین این ایده را ترویج کردند که به جای «محقق ساختن ایده‌های خوب انتزاعی»، باید گام به گام و با قدم‌های کوچک «شرهای انضمامی» را از میان برداریم. ایدئولوژی نفی می‌شود تا جا برای عملگرایی (پراگماتیسم) باز شود. این عصر پایان تاریخی که در آن نفس می‌کشیم میراث متفکران و سیاستمداران راستگرا است

اما نفی ایدئولوژی، تاریخ موازی چپ‌گرایانه‌ای نیز دارد. تاریخ مفهومی ایدئولوژی را منفک از نقدهای مارکسیستی نمیتوان روایت کرد. پس از ناپلئون و بخشی از هگلی‌ها حقیقتا مارکسیست‌ها بودند که شمشیرهایشان را برای مفهوم ایدئولوژی از رو بستند.

ضمیمه اول:

آنتوان دستوت دوتراسی در اواخر قرن هجدهم میلادی واژه ایدئولوژی را در معنای «فکر کردن شناسی» وضع کرد.

• او یک علم عقاید ارائه داد و معتقد بود که آن باید زمینه‌ای برای همه علوم باشد. دوتراسی توسط ناپلئون بناپارت در مجلس سنای فرانسه به مقام رئیس ایدئولوگ‌ها برگمارده شد. دوتراسی معتقد بود برای تشکیل یک جامعه خوشبخت و عادل پرداختن به ادراک حسی مادی که از عقاید ما بر می‌آید، بسیار موثر خواهد بود.

• «زیرا که تحقیق درباره عقاید فردی، نشانگر خاستگاه مشترک آن در نیازها و آمال عمومی بشر است. همین نیازها هستند که چهارچوب قوانین ناظر بر جامعه و بر مبنای طبیعی را تشکیل داده و به تحقق متوازن آمال مربوط به آن کمک می‌کند. چرا که شالوده‌های طبیعی و اجتماعی با یکدیگر تطبیق می‌کنند. و این تطابق، از راه ارزیابی معقول خاستگاه عقاید توسط ایده‌ئولوژی، آشکار خواهد شد.» (مک للان، ۱۹ص ۲۰)

• ایدئولوژی نزد دوتراسی مفهومی پیشرو و مثبت بود. اما پس از آنکه ناپلئون با کمک دوتراسی و یارانش توانست ژاکوبین‌ها را -که جناح رادیکال انقلاب فرانسه بودند- سرکوب کند، عرصه را برای قدرت بیشتر خود تنگ دید و به مخالفت با دوتراسی و یارانش پرداخت. به سرعت مفهوم ایدئولوژی جنبه منفی پیدا می‌کند؛ تا جایی که ناپلئون مقصر عقب‌نشینی نیروهایش از مسکو را ایدئولوگ‌ها می‌خواند و می‌گوید:

«ما باید تمامی بدبختی‌های فرانسه‌ی زیبایمان را ناشی از ایدئولوژی بدانیم، این مابعدالطبیعه مبهم که از راه جستجوی دقیق برای یافتن علل اولی، می‌خواهد بر همین اساس، برای مردم قوانین وضع کند، به جای آن که منشا قوانین را از معرفت مکتون در دل‌ها و نیز از درس‌های تاریخ بگیرد.» (مک للان به نقل از ناپلئون)

نقد ایدئولوژی یکی از عناصر اصلی معرفت شناسی مارکسیست‌هاست و تاریخ آن به قدمت خود مارکسیسم است که تلاش می‌کرد تا اولویت را به مناسبات اجتماعی و اقتصادی بدهد تا به ایده. مارکس این کار را مشخصا با ابداع مفهوم «وجه تولید» انجام داد. ابداعی که لویی آلتوسر، متفکر فرانسوی از آن به عنوان «گسست معرفت شناسی» در تحول فکری مارکس یاد می‌کند.

اگر در فلسفه هگلی، تاریخ و واقعیت بر حسب حرکت دیالکتیکی ایده‌ها (روح)

فهمیده می‌شد، مفهوم وجه تولید این امکان را فراهم آورد که هستی‌شناسی مبنای فهم واقعیت و تاریخ قرار بگیرد. اگر برای متفکران راستگرا نقد ایدئولوژی، در نهایت نقد یوتوپیاگرایی است، برای مارکسیست‌ها نقد ایدئولوژی، نقد ایده‌آلیسم است. مارکس از یک سو منتقد سوسیالیست‌های تخیلی و طرح‌های ایده‌آلیستی آنها بود و از سوی دیگر آگاهی و شناختی را نقد می‌کرد که از بیرون به طبقه کارگر تحمیل می‌شد و ریشه در شرایط مادی زندگی آنها نداشت و در واقع ایده‌آلیستی بود. این همان چیزی که فریدریش انگلس آن را «آگاهی کاذب» می‌نامد.

بزرگترین مارکسیست‌های منتقد ایدئولوژی در قرن بیستم، مارکسیست‌های اروپایی -همچون آنتونیو گرامشی و لویی آلتوسر بودند که برخلاف مدافعان مارکسیسم روسی نظام ارزش‌ها، عناصر فرهنگی و به طور کلی تمامی آنچه که مارکسیسم روسی «روبا» می‌خواند، در کنار عناصر مادی تعیین کننده می‌دانستند.

« [در سنت مارکسیستی] در مانیفست کمونیست و هجدهم برومر دولت صریحا به عنوان یک دستگاه سرکوب درک شده است. دولت «ماشین سرکوبی‌ست که طبقات حاکم را (در قرن نوزدهم طبقه بورژوازی و «طبقه» مالکان بزرگ زمین) را قادر می‌سازد تا سلطه خویش را بر طبقه کارگر تضمین کند..... پیشبرد نظریه دولت ایجاب می‌کند نه فقط تمایز میان قدرت دولت و دستگاه دولت را در نظر گرفت بلکه باید واقعیت دیگری را نیز به حساب آورد که مشخصا همسو با دستگاه (سرکوبگر) دولت است، اما نباید آن را با این دستگاه سرکوب خلط کرد. من این واقعیت را به میانجی مفهومش می‌نامم: دستگاه ایدئولوژیک دولت »

- (Althusser, 1971, Retrieved June 14th 2021 <https://www.marxists.org/reference/archive/althusser/1970/ideology.htm>)

آلتوسر «دستگاه ایدئولوژیک» دولت (همچون خانواده، مدرسه، رسانه‌ها، مذهب) را در کنار دستگاه سرکوب دولتی عامل بازدارنده‌ای می‌داند که مانع از انجام وظیفه تاریخی طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری یعنی انقلاب می‌شود.

در حالی که در مارکسیسم ارتدوکس، واقعیت اجتماعی و حرکت آن را برحسب دیالکتیک زیربنا و روبنا می‌فهمید، آلتوسر با پیش کشیدن مفاهیم «علیت ساختاری» و «فرا تعیین» (overdetermination) تلاش کرد توضیح دهد چگونه واقعیت اجتماعی به شکلی متضاد و چندگانه تحت تاثیر عناصر اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

تعیین می‌یابد.

پس از تاریخ چپ‌گرایانه، نقد ایدئولوژی عمدتاً در این مسیر حرکت می‌کند که نشان دهد:

- الف. ایدئولوژی برخلاف آنچه از نامش برمی‌آید، مادیت دارد.
 - ب. ایدئولوژی در کردارها و رفتارهای زندگی درون‌ماندگار است، بدین معنا که از بیرون به طبقه کارگر یا پرولتاریا تحمیل نمی‌شود، بلکه از درون حیات اجتماعی طبقه کارگر را می‌سازد. فوکو برای توضیح فرآیند درهم تنیدگی زندگی و ایدئولوژی از واژه نرمالیزاسیون استفاده می‌کند. سازو کارهای مراقبی و نظارتی جامعه مدرن را تشریح می‌کند.
- نقد چپ‌گرایانه و راست‌گرایانه ایدئولوژی در نظریه‌های پست مدرنیستی به هم می‌رسند و زمینه را بر عصر پایان ایدئولوژی فراهم می‌کند.

ضمیمه دوم

تاریخ دوگانه نقد ایدئولوژی (نقد از منظر راست و منظر چپ) نقاط اشتراکی هم دارد. ایدئولوژی و یوتوپیا نوشته کارل مانهایم می‌تواند یکی از همین نقاط باشد. مانهایم، فیلسوف و جامعه‌شناس مجاری‌الاصل به شدت تحت تاثیر اندیشه‌های مارکس بود. اما در عین حال با کنار هم گذاشتن مفاهیم ایدئولوژی و یوتوپیا (در تقابل با واقعیت اجتماعی) موجبات بدبینی به یوتوپیاگرایی را به وجود آورد. (Jacoby, ۱۰۶: ۱۹۹۹) و مسیر را برای نقد راست‌گرایانه ایدئولوژی فراهم کرد.

آن طور که راسول جاکوبی می‌نویسد، رابطه‌ی مانهایم با یوتوپیا، رابطه‌ای مبتنی بر تردید آمیخته به «افسوس» است.

مانهایم در ایدئولوژی و یوتوپیا، از یک سو، این دو را با توجه به جهت‌گیری زمانی متفاوتشان از هم تفکیک می‌کند. بر خلاف ایدئولوژی که در راستای حفظ نظم موجود شکل می‌گیرد، مانهایم، یوتوپیا را متوجه آینده می‌داند.

اما از سویی دیگر، آن دو را در کنار هم، در یک طبقه و در مقابل واقعیت قرار می‌دهد. او می‌نویسد: «در مقابل عقاید شایسته و سازگار با موقعیت دو دسته عقاید عمده وجود دارند که از حدود موقعیت فراتر می‌روند - ایدئولوژی‌ها و یوتوپیاها» (مانهایم، ۱۳۸۰: ۲۶۰) برای این آوازه‌ی یهودی-مجاری، روشنفکر سرگردان که می‌تواند دیدگاهی عام از کل فرایند اجتماعی را بنا نهد، از ایدئولوژی و یوتوپیا به دور است. با این وجود، بی‌اعتدای مانهایم به یوتوپیا، همان‌طور که جاکوبی نشان می‌دهد، با احساس نگرانی درباره‌ی زیان‌آور بودن نقد یوتوپیا و لاجرم با نوعی سرگردانی نیز همراه است. فصل «روحیه‌ی

یوتوپایی» مانهایم با چنین کلماتی به پایان می‌رسد: «نابودی یوتوپیا به ایجاد موقعیت ایستایی منجر می‌شود که در آن خود انسان تا حد یک شی تنزل می‌کند... بدین سان، آدمی، پس از یک دوره‌ی تحول پیچیده‌ی طولانی، اما قهرمانانه، درست در والا ترین مرحله‌ی آگاهی، وقتی که تاریخ دیگر همان سرنوشت کور نیست و بیش از پیش به صورت آفرینش خود انسان درمی‌آید، با دست شستن از یوتوپیاها، اراده‌اش را برای شکل دادن تاریخ، و همراه با آن توانایی‌اش را برای فهم تاریخ، از دست خواهد داد.» (همان: ۳۳۹)

ایدئولوژی چگونه کار می‌کند؟

در ساده‌ترین و راجع‌ترین فهم از ایدئولوژی، می‌توان آن را دستگاه دستکاری فرایند شناخت و جایگزینی دروغ به جای حقیقت خواند که در سطوح مختلف رخ می‌دهد. برای مثال، امروز فیک‌نیوزها در رسانه‌های اجتماعی در مقایسه با اجبار رسانه‌های رسمی آگاهی مخدوش شده‌ای به مخاطب ارائه می‌دهند. در سطحی دیگر رسانه‌های جریان اصلی خود متهمند که واقعیت را به گونه‌ای منعکس می‌کنند که منافع صاحبان قدرت و ثروت دچار مخاطره نشود. در عین حال مخاطبان اگرچه در معرض این رسانه‌ها هستند منفعل عمل نمی‌کنند و به شکل‌های مختلف در برابر آن مقاومت می‌کنند.

فهم ایدئولوژی به عنوان آگاهی کاذب، سازو کار آن را به درستی و تمامی نشان نمی‌دهد. پیتر اسلوترجیک، فیلسوف آلمانی معتقد است مشکل نه آگاهی کاذب بلکه «آگاهی کاذب روشنی یافته» است. او این مفهوم را در کتاب نقد خرد کلبی مسلکی در ارجاع به کلبی مسلکی فراگیر در جهان امروز توضیح می‌دهد. جهان امروز جهانی کلبی مسلک است و این کلبی مسلکی (Cynicism) جهان امروز را باید در معنایی متفاوت از ریشه‌های یونانی آن، درک کرد. فیلسوفان کلبی مسلک یونان معتقد بودند: «تنها شرط شادکامی، فضیلت است»، اما آنچه از کلبی مسلکان یونانی برای جهان مدرن باقی مانده است، «اهمال و بی‌توجهی» است. پیتر اسلوترجیک، کلبی مسلکی ایدئولوژیک را نتیجه دست شستن از همه اشکال ایمان به امر مطلق مدرن می‌داند. در نگاه او، کلبی کسی است که اگرچه به «گفتمانی» که در جهان آن زندگی می‌کند، اعتقاد ندارد اما طوری زندگی می‌کند که «گویی» به آن اعتقاد دارد. او از فاصله‌ی بین نقاب ایدئولوژیک و واقعیت اجتماعی آگاه است، اما با این وجود بر این نقاب تاکید می‌کند و آن را مورد سرزنش قرار نمی‌دهد. «او خیلی خوب می‌داند چه کار دارد انجام می‌دهد، اما هنوز آن کار را انجام می‌دهد.» این «آگاهی کاذب روشنی یافته»، با مفهوم آگاهی کاذب در نقد اجتماعی مارکس

تفاوت دارد. مارکس در سرمایه می‌گوید: «آنها نمی‌دانند آن چیست، اما انجامش می‌دهند.» (Sloterjik, 1987)

یک توضیح برجسته دیگر در مورد ساز و کار ایدئولوژی را می‌توان نزد آلتوسر یافت. آلتوسر ساز و کار ایدئولوژی به شکلی پرفورماتیو در صحنه‌ای از یک تئاتر خیابانی نشان می‌دهد. وقتی که پلیس، رهگذری را با جمله «آهای تو» استیضاح می‌کند و با این خطاب او را سوژه می‌سازد. او می‌گوید: «مقوله‌ی هر سوژه، برسازنده‌ی هر ایدئولوژی‌ست. به این دلیل کار ویژه‌ی هر ایدئولوژی تبدیل فرد عادی به سوژه می‌باشد.»

«ساز و برگ‌های ایدئولوژیک دولت» نهادهایی از جمله مذهب، خانواده، سیستم‌های آموزشی و فرهنگی است که با ساز و برگ سرکوبگر دولت یکسان نیست. دولت توسط این نهادها سوژه‌سازی میکند تا در نهایت به کارآیی و ایجاد کنش‌های مطلوب خود دست یابد.

نقد راست‌گرایانه و چپ‌گرایانه از ایدئولوژی حاکم در ایران امروز: ماتریالیسم نان و ایده‌آلیسم نژاد

پیکان نقد راست‌گرایانه ایدئولوژی، چهل سال پس از به روی کار آمدن نظام جمهوری اسلامی همچنان متوجه اسلام است. این نقد غالباً با ایجاد یکسان‌سازی و همانندنگاری نظام جمهوری اسلامی با نظام‌های سوسیالیستی ساخته می‌شود. شرایط شکل‌گیری انقلاب ۵۷ و خصلت «دوبنی» این یکسان‌سازی تقلیل‌گرایانه بین این دو نظام را فراهم ساخته است. هستند کسانی که همین امروز در شرایطی که با وجود موج خصوصی‌سازی گسترده و سرکوب هرگونه سازماندهی طبقه فرودست، همچنان این نظام را نظامی «کمونیستی» می‌خوانند. ایده‌های این دسته از منتقدان ایدئولوژی حاکم، خود غالباً بر این پیش‌فرض ایدئولوژیک استوار است که ادغام در جهان سرمایه و اقتصاد بازار آزاد به شکل خود به خودی جامعه باز و دموکراسی می‌آفریند. تاریخ چین امروز در سه دهه گذشته نشان می‌دهد که فرض چنین همبستگی‌ای بسیار کاذب است.

نقد چپ‌گرایانه از ایدئولوژی نیز از وجه اسلامی حکومت شروع می‌کند اما بر وجه سرمایه‌دارانه آن نیز تاکید می‌کند. این نقد در عین حال نقد راست‌گرایانه از ایدئولوژی را هم افشا می‌کند. برای نقد همه جانبه ایدئولوژی در ایران امروز باید دو واژه کلیدی «نان» و «نژاد» را نیز در نظر گرفت. در سه دهه قبل پیش از

آنکه بحران اقتصادی ایران را در نورد نقد ایدئولوژی بیشتر به صورت فرهنگی ظاهر می‌شد. سانسور، آزادی بیان، انحصارگرایی اسلامی. نسبی گرایی پست مدرنیستی و غیره مضامین نقدهای فرهنگی بودند. از دهه نود شمسی نقد اقتصاد سیاسی به یکی از پایه‌های نقد چپ‌گرایانه ایدئولوژی تبدیل شد. در عین حال با رواج ایده‌های ایران شهری و آریایی‌گرایی و پر رنگ شدن جریان‌های هویت‌گرایی و ناسیونالیسم (به ویژه آریایی‌گرایی شیعی) فهم ایدئولوژیک و ایده‌آلیستی از ملیت نیز بدل به یکی از ستون‌های اصلی نقد چپ‌گرایانه شد. نبرد اصلی ایدئولوژیک در ایران امروز را باید حول نان و نژاد فهمید.

منابع

- مک‌لان، دیوید. ۱۳۸۰. ایدئولوژی. ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: آشیان
- مانهایم، کارل. ۱۳۸۰. ایدئولوژی و یوتوپیا مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه: قریبرز
مجیدی. تهران: انتشارات سمت
- نیکفر، محمدرضا. انقلاب دو بنی ۵۷، موضوع سنت و تجدد، و نگاهی به وضعیت کنونی. رادیو
زمانه. دسترسی در تاریخ ۱۷ ژوئن ۲۰۲۱ <https://www.radiozamaneh.com/429929>
 - Althusser, Louis. 1970. *Ideology and Ideological State Apparatuses*. Source: Lenin
and Philosophy and Other Essays. Retrieved June 14th, 2021
<https://www.marxists.org/reference/archive/althusser/1970/ideology.htm>
 - Jacoby, Russell. 1999. *The End of Utopia*. New York: Basic Books
 - Sloterdijk, Peter. 1987. *Critique of Cynical Reason*. Minneapolis: University of Min-
nesota Press